

درباره‌ی اخلاقیات نقد سیاسی و اتهامات علیه ژیلبر اشکار

سعید رهنما



جنگ روسیه در اوکراین، جدال‌های نظری - سیاسی متعددی را در رسانه‌های اجتماعی و سایت‌های فارسی به دنبال داشته است. از آن جمله بود [مقاله‌ای](#)^۱ که ضمناً ژیلبر اشکار نظریه‌پرداز برجسته چپ و از متخصصین سرشناس مسائل خاورمیانه را هدف اتهاماتی چند قرار داده بود. من در این نوشته به مواضع دیرآشنای جریان خاصی از چپ ایران که دهه‌هاست تکرار شده و می‌شود نمی‌پردازم. تکیه‌ی من بر اخلاقیات یا فقدان روش اخلاقی در نقد سیاسی است، که از قضا همین جریانات یکی از مهم‌ترین رواج‌دهندگان آن بوده و با تکیه بر حملات شخصی و ترور شخصیت و متهم کردن مخالفان به جاسوسی برای دشمن، با مخالفان خود برخورد کرده‌اند. فراموش نمی‌کنم که در دوران پس از انقلاب بهمن نیز، دوست عزیز دیگری، زنده‌یاد منوچهر شفیعی (هلیل‌رودی) با اتهام جاسوسی آمریکا هدف این جریان فکری و سیاسی قرار گرفت و نوشتند که امپریالیست‌ها در دوران سلطه‌ی امپریالیسم انگلستان، دکتر اپریم را وارد جنبش کردند و حال در دوران سلطه‌ی آمریکا، دکتر هلیل‌رودی را. (نقل به معنی)

هدف این مختصر نه فقط نشان دادن نادرستی اتهامات خصمانه به ژیلبر اشکار و دفاع از او به عنوان یک دوست و همکار، و یا تأیید یا رد مواضع سیاسی او است، بلکه هدف اعتراضی است دوباره به تداوم این روش برخورد بی‌مسئولانه و نازل در میان اهل سیاست، از لیبرال و ناسیونالیست و مذهبی گرفته تا جنبش چپ ایران.

کلیدی‌ترین اتهامی که به نقل از روزنامه مورنینگ/ستار ارگان حزب کمونیست بریتانیا مطرح شده، این است که اشکار «در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ چهار روز در مورد 'بنیادگرایی اسلامی' و سایر موضوعات [۱] به وزارت دفاع بریتانیا آموزش داده بود.» علاوه بر او، دانشکده‌اش «مدرسه‌ی عالی مطالعات شرقی و افریقایی» دانشگاه لندن (سوواس) را - که یکی از مترقی‌ترین نهادهای آکادمیک بریتانیا است -- نیز افشا کرده که «تا [از] سال ۲۰۱۶ حداقل چهارصد هزار پوند بابت 'مشاوره‌ی فرهنگی' از ارتش دریافت کرده»، و اشاره کرد که بخشی از این پروژه توسط ژیلبر اشکار، روشنفکر چپ دموکراسی‌خواه انجام گرفته است.

¹ <https://www.akhbar-rooz.com/148094/1401/01/12/>

اول، لازم به یادآوری است که دانشگاه‌های غرب هزینه‌های خود را عمدتاً از طریق شهریه‌ی دانشجویان، نیز کمک‌های مالی (گران‌ت) پژوهشی و بورس‌های تحصیلی از مؤسسات دولتی و خصوصی، و کمک افراد ثروتمند تأمین می‌کنند. در این میان نهادهای نظامی یا شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری نیز گرانتهائی ارائه می‌دهند که استادان و پژوهشگران هم‌فکر آن‌ها از آن‌ها استفاده می‌کنند. هیچ استادی با گرایش چپ نه به دنبال این نوع گرانتهاست و اگر هم می‌بود واضح است که به خاطر مواضع سیاسی‌اش به او چنین گرانتی نمی‌دادند و نمی‌دهند. اما استادان چپ در کنفرانس‌های مختلف که پژوهشگران و استادان راست‌گرا هم در آن حضور دارند شرکت می‌کنند، و در پاره‌ای از این کنفرانس‌ها به آن‌ها که دعوت شده‌اند یک «پاداشِ افتخاری» محدود هم می‌دهند. گاهی نیز، هرچند به‌ندرت، استادان چپ برای سخنرانی یا ارائه‌ی دوره‌های کوتاه آموزشی در موردی خاصی به کنفرانس‌هایی دعوت می‌شوند. خود من یک بار در زمان حمله‌ی امریکا به عراق از سوی یکی از دانشکده‌های وزارت دفاع کانادا برای یک سخنرانی در مورد خاورمیانه دعوت شدم. (پولی در کار نبود!) این دعوت برای من تعجب‌آور بود، چرا که من همان زمان مقاله‌ها و یادداشت‌های زیادی در روزنامه‌های کانادایی بر علیه مداخله‌ی امریکا در افغانستان و شرکت کانادا در آن، و حمله‌ی امریکا و متحدانش به عراق می‌نوشتم و در مصاحبه‌های تلویزیونی هم حاضر می‌شدم و بر علیه امریکا و دولت آن زمان کانادا حرف می‌زدم. بدون کوچک‌ترین تردیدی دعوت به سخنرانی برای افسران کانادا را پذیرفتم، چرا که آن را فرصت مناسبی می‌دیدم که حرف‌هایی را مطرح کنم که سخنرانان معمولاً چنین کنفرانس‌هایی طرح نمی‌کنند. همان‌طور هم که انتظار می‌رفت، بسیاری از افسران از مواضع من و فاکت‌هایی که بر علیه امریکا، کانادا و اسراییل ارائه می‌کردم، سخت ناراضی بودند، اما نشستند و گوش دادند. (تعجب نخواهم کرد اگر این دوستان بگویند که پس خود تو هم جاسوس امریکا و کانادا هستی!) - اگر چنین باشد، قاعدتاً من باید جاسوسِ دوجانبه یا حتی سه‌جانبه باشم چون چندبار هم دعوت آکادمی علوم روسیه و آکادمی علوم و مدرسه‌ی عالی مارکسیسم چین را برای شرکت در کنفرانس‌هایشان پذیرفته و در آن‌ها شرکت کرده‌ام!

دوم آن که در مورد پروژه‌ی آموزشی سوواس و گزارش مورنینگ استار، خود ژیلبر اشکار در [نامه‌ی اعتراضی](#)^۲ به این نشریه، توضیح داده که وزارت دفاع بریتانیا یک پروژه‌ی آموزشی برای آشنایی سربازان و کادرهای پایین ارتش با تاریخ، سیاست و اقتصاد چندین منطقه‌ی جهان از جمله خاورمیانه و افریقای شمالی را به مناقصه می‌گذارد و دانشگاه‌های مختلف بریتانیا در آن شرکت می‌کنند و چون رقم پیشنهادی سوواس از همه پایین‌تر بوده، برنده می‌شود. ده‌ها فرد دانشگاهی و کارمند از دانشکده‌ی سوواس، از جمله آشکار با شرکت در پروژه‌ی سه ساله موافقت می‌کنند، و در این سه سال، آشکار چند سخنرانی ارائه می‌دهد. مورنینگ استار پس از دریافت نامه‌ی آشکار

مقاله‌ی [اصلاحیه‌ای](#) را در این باره منتشر می‌کند.^۳ این که چرا برخی این مطلب را پیراهن عثمان کرده، و از میان ده‌ها استاد و کارکنانی که در این پروژه شرکت می‌کنند، تنها نام ژیلبر آشکار را برجسته می‌کنند، روشن نیست. شاید هم بی‌ارتباط با مواضع اشکار در قبال بنیادگرایی و مخالفتش با حضور نظامی روسیه در سوریه نباشد.

حیرت‌آور و خجالت‌آورتر این است که عده‌ای در ایران با اشاره به این فعالیت آموزشی، در نوشته‌ها و کامنت‌های خود به ترور شخصیت ژیلبر اشکار با اتهام جاسوسی و یا وابستگی او به پیمان دفاعی ناتو دست بزنند. آنها قادر به تأمل در این نکته نیستند که اگر آشکار جاسوس امپریالیسم است، چگونه مقاله‌های او مرتب در معتبرترین نشریاتِ چپ در جهان منتشر می‌شود، و میهمانِ مهم‌ترین کنفرانس‌هایی است که آکادمی‌ها و جریان‌های چپ در کشورهای مختلف جهان برگزار می‌کنند؟ (دو سال اخیر کرونا به کنار) آیا جریان‌های خاصی در چپ ایرانی چیزی از او می‌دانند که چپ‌های غرب نمی‌دانند؟!

مثال دیگرِ نوشته‌ی مورد بحث، استناد به مقاله‌ای از جیمز پتراس در نشریه‌ی *مانتلی ریویو* است، درباره‌ی کمک مالی سازمان سیا از طریق نهادهای مختلف به

² <https://newpol.org/on-gutter-journalism-and-purported-anti-imperialism/>

³ <https://morningstaronline.co.uk/articleb/chomsky-told-me-teach-troops-soas-professor-hits-back>

مجله‌هایی که مارکسیسم، کمونیسم و سیاست‌های انقلابی را نقد می‌کنند. عجب کشفی! این امر آن قدر واضح است که کسی نمی‌تواند در مورد آن تردید داشته باشد. اما ذکر این مطلب در مقاله‌ی مورد بحث قصد دیگری را پی‌گیری می‌کند، و آن رواج این تفکر است که تمام کسانی که با خط سیاسی ما مخالفاند، ممکن است حقوق‌بگیر سازمان سیا باشند. این را هم باید توجه داشت که در میان نظریه‌پردازان چپ در غرب، طبیعتاً دیدگاه‌ها متفاوت‌اند. همین آقای جیمز پتراس و شعبه‌ی ام/آر-زین وابسته به نشریه‌ی معتبر *مانتلی ریویو*، در زمان انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸، مقاله‌هایی مفصل در تأیید نتیجه‌ی انتخابات و محکوم کردن زنان و دانشجویان و کارگرانی که به خیابان ریختند، نوشتند. در همان زمان من مطلبی به زبان انگلیسی تحت عنوان «[تراژدی گفتمان چپ درباره‌ی ایران](#)»^۴ در رد موضع‌های پتراس، ام.آر.زین، و نیز عزمی بشاره و ژیکر نوشتم. جالب است مواضع امثال پتراس را با برخوردهای روشنگرانه‌ی ژیلبر آشکار با بنیادگرایی اسلامی، عرصه‌ای که او قطعاً از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان است، و برخلاف بسیاری از همان آغاز بدون کوچک‌ترین توهمی به انتقاد و افشای نیت و پی‌آمدهای آن دست زد، مقایسه کنیم.

جای تاسف است که این‌گونه برخوردهای غیراخلاقی در فرهنگ سیاسی ما در میان بسیاری از بینش‌های نظری از چپ تا لیبرال و مذهبی و ناسیونالیست افراطی ادامه دارد، و به‌جای نقد نظریه‌ها به حمله‌های شخصی متوسل می‌شویم. اگر مخالفی حرف حساب داشته باشد، می‌تواند نظر مخالف را حتی بی‌رحمانه رد کند و نادرستی آن را با استدلال منطقی و متکی به دلایل موجه، نشان دهد. اما زمانی که قادر به نقد نظر مخالف نیستیم، آن‌گاه به حمله‌ی شخصی به نویسنده آن نظر متوسل می‌شویم. این فقر فرهنگی بزرگی است و متأسفانه فقر فرهنگی از فقر اقتصادی جان‌سخت‌تر است، و جامعه‌ی ما را فقیر و فقیرتر کرده و می‌کند.

⁴https://internationalviewpoint.org/IMG/pdf/the-tragedy-of-the-left-s-discourse-on-iran_a1694.pdf